

اوپرای چینی

همچنانکه در طرز و اسلوب نقاشی چین مهارت و سادگی جمال و زیبایی با چند خطوط و رنگهای ساده مگر در عین زمان پر از تردستی و استادی بمشاهد میرسد. در اوپرای آنملک نیز همان سادگی و اداکاریها دیده میشود.

اوپرای چینی سه است مگر در عین زمان بر کنار طوری که يك ساق شکوفه چنددانه گل عشق بیجان، بدی دو پروانه یا مرشک خوش رنگ از بهار تمثیل میکنند باری دوزاخ یا زاغچه که از فرط برودت هوا سرها را بین دو بال فرو برده، شاخ درخت بی برگ و باری بی حرکت نشسته اند، از شدت سرما و زمستان حکایه مینمایند. در اوپرای چین هم حرکات، اشارات بس ساده نمایندگی از چیزهای زیاد میکنند. يك میز و صندلی برای معرفی مهمانخانه کافیت، گرفتن تزیانه به دست سوار و اسیر را معرفی میکنند. یف نمودن شمع با وجود اینکه صحنه بانور چراغهای الکتریک چون روز روشن است نمایندگی از تاریکی میکنند. يك کبک بلند و غیر عادی داخل و یا خارج شدن از اطاق را نشان میدهد.

چون برده بالا میشود بجز بردهای اطراف صحنه غالباً از صحنه آرائی یا دیگورا شیونی که غریبیها در تیاترهای خود بکار میبرند چیزی دیده نمیشود اما در حصه لباس، زیورات، اسلحه و غیره آنقدر مبالغه و زیاد روی بعمل میاید که چشم از دیدن آن غیره میگردد.

اوپرای کلاسیک چین با خصوصیات و ممیزات آن با ایزاهای غربی فرق زیاد دارد و یک نفر اجنبی که به لندن و عادات آنملک آشنا نباشد درک و فهم آنرا نمیتواند کرد غریبیها اوپرا، تمثیل به وسیله سرائیدن و موزیک را میدانند مگر در اوپرای چینی مانند اوپرت غربی هم سرائیدن و هم گفتگو شامل است.

آلات موزیک کلاسیک چینی عبارت از نای، غچک و چند آله مخصوص دیگر است که پیش آهنگ همه گریال بزرگ تا به مانند می باشد که صوت آن بلند تر از همه است. این آله از حیث بلندی آواز در ردیف اول قرار میگیرد و صوت آن به گوشهائی که به موزیک آنمک آشنا باشد چندان خوش آیند نیست. ضرب به تال یا به اصطلاح غربی رتم یاردم آن نیز بشکل مخصوصی است که با ضربها و مآثرهای عادی ما سر نمیخورد آواز این گریال برنجی تا به مانند که بیشتر به دف شباهت دارد، بعد از نواختن ضرب به بادست و با انگشت اکر کنار آن گرفته شود آواز لغزش دار و با به اصطلاح سانسکرت مینداری مانند افتادن سنگی در قعر چاه از آن برمیاید.

حرکات، گفتگو، آرایش چهره (مکپاژ) هم در او برای چینی اصول و طرز مخصوصی از خود دارد. آواز خانمها حین گفتگو کپی زیر و کپی بم شده پیچ و تابهای عجیبی اختیار میکنند که با آواز عادی بسکلی مغایر است. مردها چهره را با رنگ و خطوط از حال طبیعی خارج میکنند ماسک یا نقابهای ترس آوری به صورت میبندند. خانمها ابرو و دنباله های چشم را تا بقا گوش بصورت مائل میکشند و اطراف چشم را با رنگ قرمزی مانند قر نفل رنگ میدهند. رفتار خانمها و مردها نیز کاملاً ضد و نقیض عمدتاً بکراست. خانمها با قدمهای چالاک و گوناگون راه میروند و مردها در حال لیده اول پاشنه و بعد بنجه را بر زمین ^{کاه عظیم انسانی مطالعات فرسنگ} میمالند. ^{کاه عظیم انسانی مطالعات فرسنگ} گامهای بلند برداشته و حین حرکت يك نوع خم و چم میدهند.

در او برای چین غالباً رویدادهای تاریخی، فولکلورها و قصص اساطیری و باستانی تمثیل میشود. لباسها طوری است که در همه فاخته از بهترین قماشهاست که روی آن به مهارت زیاد نقش و نگار و با گلها بادیزانهای منحصرص چینی با سوزن و دست دوخته شده است. در بعضی مواقع حرکات ورزشی و آکروباتی در انهای تمثیل نیز نمایش داده میشود و نماشایان علاقه و دلچسپی خاصی بان نشان میدهند.



رتال جامع علوم اسلامی

اوپر ای چینی



پروفیسر شہناز گل علمیات انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میں سے ملنا

برای اینکه قارئین محترم به کم و کیف او برای چینی بهتر آشنا گردند
میخواهم او برائی را که حین مسافرت در چین و در شهرستان تماشا نموده ام
با در نظر گرفتن خصوصیات آن بعرض رسانم.

کالیان یا چو کولیان سر اشک چینی که کسار نامه های او بین مردم آنجا
ضرب المثل گردیده است مرد باندها رودانی بود که در ۱۲۲۱ لی ۹۴ میلادی
میزبست. این او را یکی از کسار نامه های جنگی او را نمایش میدهند.

چونکه پرده بالا میرود تنها صندلی و میزی دیده میشود که چو کالیان
در عقب آن نشسته است سپهسالار مکتوب میخواند و بسیار متفکر بنظر میاید
لباس دراز ردا مانند ی از قماشهای خوش رنگ ابریشم پشمی و شیده است
نقاب بر چهره بسته تنها ریش مرتب و بلندی که با رشمه در حوضه
دهن آویخته و تا حد کمر میرسد دهن و زنج او را پوشانیده.

آوازه های ناموزون گریه ها و گش می رسد بعد در حال تفکر
دست بر پیشانی میمالد و لحظه بفر عمیق فرو میرود. سپس کف های
دست را بهم میزند و مرد نظامی با نیزه و لباس جنگی وارد میگردد
چو کالیان امر احضار چهار تن سرکرد گان اشک را میدهد و خودش

در طول و عرض اطاق قدم میزند.

سرکردگان یکی بعد دیگری با البسه قشنگ نقابهای مدش
داخل اطاق میگرددند و بجه سپهسالار احترام میکنند. کلاه البسه
و نقابهای ایشان قابل توجه است در بین دوشانه پرچمهای کوچکی
به شکل بالهای بمبیرک نصب نموده اند. لباس و پرچمهای هر صاحب منصب
دارای رنگ و دوخته های گوناگون بوده کلاه های خود مانند مکمل
بباسبانهای خوش رنگ بر سر داشتند.

به اشاره سپهسالار سرکرد گان بر کرسی ها مینشینند. چو کالیان
در حال سرودن از مضمون مکتوبی که به او رسیده به صاحب منصبان
بیانات میدهد و میگوید لشکر دشمن سرعت بسایه طرف رخ نموده

و بزودی خود را به اینجا میرساند فعلاً قوای ما نسبت به آنها کم است
 و تارسیدن کومک از هرگز باید بهر نوعی که باشد از خود و قلعه
 دفاع کنیم و از جنگ گنگتن به تن پیرهیزیم. نقشه که من برای دفاع
 طرح نموده ام معطن ساختن و مشغول نمودن دشمن در فلان دره میباشد
 ما میتوانیم با قوای قلیل خود از ورود دشمن از بین دره مانع کنیم
 و این مدافعه بایستی تارسیدن قوه الظهر دوام ورزد. امیران لشکر
 نظریه سپهسالار را میستایند. یکی از امیران لشکر پیش آمده
 تعظیم میکند و دواطلب مبارزه میشود. چون کالیان به طرف قد و بالا
 البسه مجلل و نقاب مهیب وی نگریسته لبخندی میزند و میگوید
 نوجوان عصبی و آتشین مزاجی هستی مبادا حماه را بر مدافعه ترجیح داده
 ما را به مخاطره اندازی. صاحب منصب اسرار میورزد تا بالاخر سپهسالار
 تمنای او را قبول میکند و یکی از امیران جنگ آزموده را منجیث معاون
 با او میگمارد. هر دو امیران لشکر بعد از ادای رسم تعظیم گام بلندی
 میبردند یعنی از اطاق خارج میشوند سپس تازیانه بردست میگیرند
 گویا بر اسپ سوار میشوند و صحنه را ترک میکنند. پرده میافتد.
 پرده ما بعد به استثنائی میز طولانی که در وسط اطاق گذاشته اند بکلی
 خالیست هر دو امیران لشکر تازیانه بدست وارد صحنه میگردند بر فرازمین بلند
 میشوند. (این میز را بایستی کوه تصور نمود) از آنجا هر دو مراقب اوضاع دشمن
 و سوق الجیشی ایشان میشود لحظه بعد میان هر دو فتگو و سپس مشاجره
 رخ میدهد. معاون و صایبای سپهسالار را به امیران لشکر تذکر میدهد مگر
 در مقابل پافشاری و سماجت او عاجز میماند و مجبور به تسلیم میشود. هر دو
 از فرازمین فرو میایند و از صحنه خارج میشوند. در این وقت
 قیامتی از آوازهای شیپور و گریال برپا میگردد لحظه بعد سرافسر دشمن
 با ماسک مخوف و البته کلاسیک چینی وارد صحنه میشود فخورانه تمجید طلبانه

با تازیانه که بر دست دارد به اطراف صحنه جوان میکند. به عبارت دیگر دشمن جنگ را فتح نموده و اکنون خود را برای مبارزه آخرین و فیصله کن به قلعه که چو کالیان با عده قلیلی از سر بازان در آن سکونت دارند آماده میسازد. پرده برای لحظه میافتد.

در این پرده معاون صاحب منصب مغلوب نزد سپهسالار رسیده و به عرض واقعه میپردازد. چو کالیان آهسته آهسته زمزمه میکند به تدریج آوازش بلند شده او ج میگیرد چشماش برق میزند کدورت از بشره اش زایل میشود زنگها پی در پی طنین انداز میگردند سپهسالار در فتنه از سرون خاموش گشته صحنه را ترک میکند و پرده برای اندک زمانی میافتد.

صحنه مابعد در دیوار قلعه را نمایش میدهد که از مقواساخته اند. مرد پیری با چند تن نظامی در مقابل در دیده میشود. سپهسالار با دودختر قشنگ و خوش لباس وارد میگردد و به دربان پیر امر میدهد تا در را بکشد و پیش روی در را جاروب و آب پاشی کند و احدی از محافظین و پهره داران را به دهن قلعه نگذارد. دربان تعجب میکند و بعد خم گشته بعرض می رساند که دشمن عنقریب به قلعه میرسد باز گذاشتن در دور از احتیاط و مال اندیشی خواهد بود. سپهسالار تبسمی نموده میگوید: مانع می خواهم از ایشان بوجه نیک پذیرائی نمائیم در راه باز کن! بعد کشتن در چو کالیان با دو دختر مهر و داخل قلعه گیرد بده و بر فراز برج بلندی نشسته به باد کساری و غزل سرائی مشغول میشود. دربان جاروب بدست گرفته به پانک و تمیز نمودن دم در میپردازد و گاه گاهی سر را از روی تعجب شور میدهد.

اندکی بعد سر دسته دشمن با لباس فانتازی جیغه بلند و چهره ای که رنگ و مکیاژ انرا مهیب جلوه میداد تازیانه بر دست دارد صحنه میگردد. زمین رارفته در را کشاده و سپهسالار را گرم طرب و باد کساری میبینند. با مشاهده این وضع کهی بالاو کهی به زیر نظر میکنند و بگرداب حیرت و تفکر فرو میروند.

سپس به یلی از امیران لشکر خطاب نموده میگوید: این سر لشکر
محبیل این مرد کهنه کار دام تزویری برای ما گسترده و میخواد ما را
به این حیل و وارد قلعه ساخته دمار از روزگار ما بر آورد، او از حکایت
اسب چوبی تردیا باخبر است و رنه در را بر روی ما باز نمیگذاشت. بهتر
است بیای خود خوبستن را به مخاطره نیا ندازیم. از عقد و دور اندیشی
کار گرفته از اینجا دور شویم و منتظر فرصت نشینیم. بعد از ادای این
جملات سر لشکر دشمن بر میگردد زنگ ها و شیپور ها صدا میآیند. قاصدی
به شتاب آمده و از رسیدن قوه الظهر به چو کالیان مرده میدهد پرده میافتد.
در پرده اخیر مانند پرده اول چو کالیان بالای چو کی در صدر نشسته و باقی
افسران نظامی دور او نشسته اند سر افسر یکی که از امر سپهسالار سر پیچیده
وسر خودانه به دشمن حمله نموده بود باسر خمیده مقابل این داد گاه
نظامی ایستاده و منتظر حکم محکمه میباشد.

چو کالیان با وجود این فتح و ظفر بی سابقه متاثر و مغموم بنظر میآید
یکی از افسران صورت واقعه را بیان میکند سپهسالار نظر به خود را با
لحن خوش میسراید همه به اشاره سر تصدیق مینمایند و به این صورت حکم
قتل صادر میگردد صاحب منصب محکوم به قتل به زانو میافتد و استدعای
عفو و پوزش میکند. او از سر آئیدن چو کالیان شکل محزون و تر از یکی
بخورد میگیرد. از بشره اش غم و اندوه تراوش میکند با اشاره اخیر و فیصله
کن امر اعدام سر افسر را صادر میبندد. صاحب منصب مانند بیدی که از
اثر تند باد خم گردد به این طرف و آن طرف مائل گردد بدنه از در خارج میشود.
آواز چو کالیان اوج میگیرد در چشمانش قطرات اشک ظاهر میشود.
لحظه بعد نعت صاحب منصب جو آن را داخل میکنند و در مقابل
داد گاه میگذارند. چو کالیان به یکی از افسران امر مینماید تا نقاب
را از صورت او دور نمایند. بمحض دور نمودن نقاب خوفناک و مدهش
چهره کهرمانی و دلارای جوانی ظاهر میگردد که از مشاهده آن همه

حاضرین بهیرت میافتند زیرا می بینند آن کسی که بحکم داد گناه و سپهسالار
خودش را انتحار نموده فرزند ر شید خود چو کالیان بوده که بسبب فرو
گذاری به امر داد گناه و پدر محکوم به اعدام گردیده بود.
این بود یکی از کمار نامه های سر لشکر معروف چینی که بغرض معلومات هموطنان
عزیز تحریر شد. هر گناه منظره و فرو گذاری در داستان شده باشد.
استدعای عفو و پوزش را دارم زیرا: **مخصوصاً** به لسان چینی بلد نیستم و آنچه نوشته
ام از روی مشاهده و اندکی تفصیلات که بناغلی محترم او - ای ترجمان
ما به زبان انگلیسی بمن داده میباشد.



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی
دوره باهی از مهستی

قصه چه کنم که اشتیاق تو چه کرد
بامن دل پر زرق و نفاق تو چه کرد
چون زلفدر از توشبسی می باید
تا باتو بگویم که فراق تو چه کرد



ای باد که جان فدای پیغام تو باد
گر بر گذری بگوی آن حور نژاد
گو در سر راه «مهستی» را دیدم
کز آرزوی تو جان شیرین می داد